

# نترسیدیم آن‌ها عوض شده باشند

## تغییر کرده؟

به نظرم او به شکل بی‌نظیری رشد کرده. به نظرم در فیلم اول او یک پسر پرافاده بود - واقعاً این طوری به نظر می‌رسید. درست است که می‌گویند زن‌ها کمی پس از بیست سالگی به نوعی پختگی می‌رسند و این را تازه الان می‌فهمم، و حتی وقتی سی سال راردم می‌کنی این قضیه هست. آن موقع، او به نظرم آدم بزرگی جلوه می‌کرد، اما که‌گاه کمی ناپختگی درش بود. حالا اصلاً این طوری نیست و رابطه‌مان خیلی پویا شده. حالا هر دو مان ناپخته‌ایم.

## در این نه سال خودت هم عوض شده‌ای؟

راستش من آن موقع پخته‌تر و جدی‌تر از الانم بودم. و راستش این بخشی از بزرگ شدن است، که هر چیزی را کم‌تر جدی بگیری. آن موقع خیلی حساس بودم و سر هر چیزی عذاب می‌کشیدم و مدام در رنج بودم. خوشبختانه حسن طنزم پیش‌تر شد. به نظرم نوشتن در بهتر شدنِ حال‌م نقش اساسی داشته.

حتی بدون دیدن فیلم اول، پیش از طلوع، هم می‌شود از پیش از غروب سر در آورد. آیا سر واقعی در آوردن آن بحث و جدلی بین تان بود؟ این بحثی بود که ازش مطمئن نبودیم... اما تمام سعی مان را موقع نوشتن، بازی و کارگردانی کردیم که مطمئن شویم این صرفاً یک دنباله نیست، بلکه یک فیلم است. برای آدم‌هایی که با فیلم اول آشنا هستند، فیلم چیز دیگری نیز هست و برای آن‌ها که با آن آشنا نیستند، فیلمی ست مثل فیلم‌های دیگر.

چند سال تان بود که اول بار شروع به نوشتن کردید؟

نه سالم بود که شروع کردم به نوشتن داستان کوتاه. هیچ‌وقت به شکل تجاری آن را دنبال نکردم، تا مثلاً چاپ‌شان کنم یا ازشان پول در بیاورم. حالا پیش‌تر درگیرش شده‌ام چون خیال دارم فیلمی بسازم که خودم فیلم‌نامه‌اش را نوشته‌ام. باید بگویم موقع بازی در پیش از طلوع موقعی که هم‌جده سالم بود، فیلم‌نامه‌ای نوشته بودم که خیلی‌ها دوست داشتند آن را فیلم کنند و ناشری می‌خواست آن را به صورت کتاب منتشر کند. دلم نمی‌خواست این کار را بکنم. گفتم نه. صفحات زیادی رمان نوشته‌ام که از کامپیوترم پاک‌شان کرده‌ام - واقعاً عجیب است. حالا دست‌آخر با آن به آرامش رسیده‌ام و می‌توانم عرضه‌اش کنم. خیلی طول کشید. فکر کنم پیش از طلوع فیلمی بود که مرا باز قادر کرد که بنویسم، چون چند سال کار را کنار گذاشتم. در آن فیلم هم برخی از دیالوگ‌ها و صحنه‌ها را ما نوشته بودیم. حتی با این که اسم‌مان در تیتراژ

## شانزدهم دسامبر سر قرار بوده باشد؟

خیلی زود. دختر در فیلم اول رمانتیک‌تر بود، بنابراین برای من جالب‌تر این بود که او سر قرار نیامده باشد. و در این سال‌ها او به گونه‌ی بدبینانه‌ای بزرگ شده. مثل این که جای‌شان را با هم عوض کرده باشند.

## نماها خیلی طولانی‌ست. کلمه به کلمه دیالوگ‌ها را می‌دانستید یا پداهه بود؟

حتی یک کلمه هم پداهه نبود. همه چیز نوشته شده و طراحی شده بود. حتی حالت‌ها، مکث‌ها در دیالوگ، همه لحظاتی که به هم نگاه می‌کردیم - همه چیز نوشته و تمرین شده بود.

## شما در فیلم سه تا آوازی خوانید. این‌ها را مخصوصاً برای این فیلم نوشتید؟



## آن موقع پخته‌تر و جدی‌تر از الانم بودم. و راستش این بخشی از بزرگ شدن است. که هر چیزی را کم‌تر جدی بگیری. آن موقع خیلی حساس بودم و سر هر چیزی عذاب می‌کشیدم و مدام در رنج بودم.

نه، بخشی از آلبومی ست که در اروپا منتشر شده و امیدوارم در این جا (آمریکا) هم منتشر شود. در حال بحث و جدل‌ام اسمش «ژولی دلپی» است. دلم نمی‌خواست اسمش این باشد ولی فکر کردند این طوری بهتر می‌شود رویش تبلیغ کرد. به نسبت فیلم اول که نه سال پیش بود، این چه قدر

## بازگشتن به این نقش بعد از این همه سال چه طور بود؟

قشنگ بود، چون در فیلم اول چیزهایی را کشف کرده بودیم و چیزهایی را کشف نکرده بودیم که حالا می‌خواستیم در این شخصیت کشف کنیم. این موهبت که بتوانیم این کار را بکنیم، فوق‌العاده بود، اما باید خیلی تلاش می‌کردیم. برای این که بتوانیم یک کمپانی را متقاعد کنیم که سرمایه لازم را به ما بدهد، آن هم برای ساختن ادامه‌ی فیلمی که پر فروش نبوده، کار سختی بود.

## برای این که دوباره حال و هوای شخصیت دست تان بیاید، فیلم اول را دوباره دیدید؟

آن فیلم خیلی خوب یادمان بود. خیلی چیزها از ذهن مان گریخته بود، اما در سال ۲۰۰۲ نشستیم فیلم‌نامه را به شکل مشترک نوشتیم. دو هفته پیش از فیلم برداری، پیش از طلوع را تماشا کردیم. آن را دسته جمعی دیدیم و به مان خیلی خوش گذشت. بعد گفتیم که باید این فیلم دوم را چهارمیخه کنیم، چون فیلم اول، یک فیلم رمانتیک شیرین است. و ما باید فیلم دیگری بسازیم، بنابراین ترسیم که آن‌ها بزرگ شده باشند و عوض شده باشند و این یکی چندان رمانتیک و شیرین نباشد، اما این یک بُعد دیگری ست از آن‌ها که باید کشف کنیم و به آن برسیم.

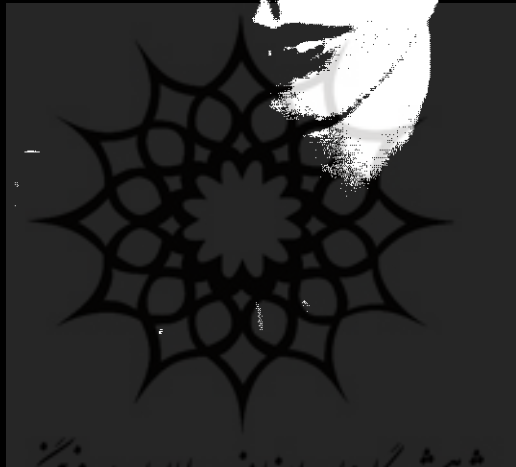
## مشارکت تان در نوشتن فیلم‌نامه چگونه بود؟

می‌توانم بگویم که بیش‌تر دیالوگ‌های خودم و برخی از دیالوگ‌های این را خودم نوشتم، و ریک الینکلیرت برخی از دیالوگ‌های من و این را نوشت - و برعکس. ساختار و داستان را با هم شکل دادیم. با هم به مفهوم فیلم رسیدیم. در نوشتن فیلم‌نامه خیلی مشارکت داشتیم.

## معنی اش این است که خیلی از شخصیت خودت در این شخصیت هست؟

خب، آیا هر چیزی که آدم‌ها می‌نویسند به نوعی اتوبیوگرافیک نیست؟ در آن ایده‌هایی هست که مربوط به فیلم دیگری ست که هرگز ساخته نشد. بنابراین می‌دانید ماجرا چیست؟ گفتم: «چهنم. دلم می‌خواهد در این یکی بنویسم.» ریک بخش‌هایی از چیزی را که درباره‌ی جامعه مدرن نوشته بودم گرفت، که ربطی هم به فیلم نداشت. اما بخش عمده‌ای از آن را در فیلم گذاشت.

## چگونه تصمیم گرفتید که کدام شخصیت در روز



ذکر نشده بود، وقتی دیدم منتقدان می گویند: «آه آن صحنه را خیلی دوست دارم» به خودم می گفتم: «این همان صحنه ای است که من نوشته ام یا بخشی از آن را من نوشته ام». این قضیه ترس مرا از نوشتن ریخت، بنابراین حالا این کار را می کنم. حالا می ترسم پس از گفتن این حرف یک سالی دچار بن بست بشوم.

**آیا در نه سال آینده یک «پیش از...» دیگر کار خواهید کرد؟**

خب، دل مان نمی خواهد نه سال دیگر یک دنباله دیگر کار کنیم، چون نمی خواهیم از این الگوی از پیش طراحی شده استفاده کنیم، اگر واقعاً حس کنیم حرفی برای گفتن داریم و مردم واقعاً دل شان می خواهد آن را بشنوند، و بیش تر کشف کنیم و بیش تر ببینیم و به حیطه های دیگر سرک بکشیم، چون واقعاً باید باز چیز متفاوتی باشد، این کار را خواهیم کرد. اما مطمئن نیستیم اصلاً کاری بکنیم.

**فیلم نامه ای که نوشته ای و می خواهی بسازی ماجرایش چیست؟**

تهیه کننده اش کریس هنلی، تهیه کننده و روائی آمریکایی است. او یک تهیه کننده مستقل است و فیلم مرا انتخاب کرده. ماجرای

فیلم واقعی ست و مربوط است به زندگی الیزابت باثوری که یک کنتس مجاری در قرن هفدهم بوده. او دچار دغدغه جوانی ابدی می شود و شروع می کند به استحمام در خون دختران باکره. او حدود چهارصد دختر را کشته. ماجرا گوتیک به نظر می رسد، اما بیش تر درام است. تمرکز داستان روی وجه روان شناختی انسان است وقتی قدرت دارد.

**داستان را از کجا پیدا کردی و چه طور برایت مهم شد؟**

داستان را بارها شنیده بودم، ولی دنبال نکرده بودم. بعد درباره اش تحقیق کردم و جذبش شدم و قضیه قدرت نظرم را جلب کرد. بله، ممکن است او تمام آن آدم ها را کشته باشد، اما شاید هم نکشته باشد. من داستان را این طوری تعریف می کنم. آن موقع کلیسا و دولت مردان می کوشیدند از شر آدم هایی که از شان خوش شان نمی آمد خلاص شوند. و من داستان را این طوری تعریف می کنم. این طوری بود که جادوگرها را آتش می زدند و از این کارها.

آن موقع بسیاری از زن ها را کشتند، چون مردها سرشان به جنگ گرم بود - طی سه نسل مملکت درگیر جنگ بود و آن ها کنترل شان را بر مملکت از دست داده بودند. زن ها بنا

کردند در بعضی از قلعه ها به قدرت گرفتن - نه این که شاه بشوند یا چنین چیزی. در مناطق کوچک، او بر یک قلعه حکومت می کرد. دوران جادوگر سوزی دوران رنسانس بود، موقعی که مردها فهمیدند قدرت شان را دارند از دست می دهند و همین موقع شکار جادوگران شروع می شود تا از شر زن ها خلاص شوند. باثوری شاید قربانی این باشد که به زن ها نشان دهند نمی توانند قدرت داشته باشند، چون دیوانه می شوند و آدم ها را می کشتند.

**چرا می خواهی آن را کارگردانی کنی؟**

دغدغه من برخی ویژگی های طبع انسان است. دغدغه ام انسان است. اول از همه، و عمیق ترین چیزی که در این فیلم دنبالش هستم، وجه تاریک انسان و اشتباهاتش است. هر شخصیت فیلم یک عیب بزرگ دارد و کارهای بدی که نسبت به هم انجام می دهند. زن مغرور است، مسحور قدرت است، و بی رحم. یکی دیگر از شخصیت ها طمع کار است، دیگری ضعیف است... تمام ویژگی های منفی انسان را ردیابی کرده ام و تا ته خطر رفته ام. بنابراین فیلم کمی سیاه است. و خودم نقش اصلی را بازی خواهم کرد چون زده به سرم. ▶

ترجمه نگار ستوده